



نیازی به توضیح

نیست که فرایندهای اجتماعی شدن (یا جامعه‌پذیری) در دو معنای عام و خاص به کار می‌روند؛ در معنای عام، منظور از اجتماعی شدن، فرایندی است که کودک از طریق آن، شیوه زندگی و رفتار مورد قبول و مطلوب جامعه خود را فرا می‌گیرد و شخصیت و هویت اجتماعی کسب می‌کند. افراد طی این فرایند با فرهنگ جامعه هماهنگ و هم‌نوا می‌شوند. به این ترتیب کودک آمادگی لازم را برای عضویت در یک جامعه و تفاهم با دیگران کسب می‌کند.

نوع عام اجتماعی شدن منحصر به تاثیرپذیری از مدرسه نیست، بلکه از آغاز زندگی، در خانه و خانواده، از بدو تولد (یا حتی پیش از تولد) شروع می‌شود. در مجموع محیط اولیه، خانواده و اطرافیان، هم‌زمانی‌ها، وسایل ارتباط جمعی، همسالان و محیط طبیعی و فرهنگی در این نوع اجتماعی شدن موثر است.

در مقابل اجتماعی شدن عام، با اجتماع‌پذیری خاص سروکار داریم که در حیطه مسئولیت نهادهای آموزشی رسمی قرار می‌گیرد. در این نوع اجتماعی شدن، دستگاه ساختارمند یا ویژه‌ای آموزش‌ها و هنجارهای پیش‌بینی شده و مورد انتظار را به فرد منتقل می‌کند. این نوع آموزش و پرورش برنامه‌ریزی شده است، مخصوصاً زمانی که آموزش و پرورش زیر نظارت و حاکمیت دولت‌ها قرار می‌گیرد و شرایط خاصی بر آن اعمال می‌شود. شاید بتوان گفت نوعی اجتماعی‌پذیری ارادی و نظارت شده است که از اختیار خانواده و حتی خود فرد خارج است و تا حدی جبری و برای همگان یکسان و یکنواخت است: افراد برای پذیرفته شدن و عضویت در جامعه بزرگ باید این مسیر را طی کنند تا بتوانند با ایفای نقشی معین

غلامعباس توسلی

## وظایف مدرسه و اجتماعی شدن دانش‌آموز

بزرگ را به او بیاموزد و نگذارد که فرد ناخودآگاه یا آزادانه از محدوده خواست‌ها و اهداف تعیین شده جامعه پابرون گذارد. به این ترتیب فرد در فضای آموزشی موجود، فضای نظارت شده اجتماعی را تجربه می‌کند؛ این نظارت در جایی تلویحی و در جایی تصریح شده است.

به عنوان نمونه گفته می‌شود که در آمریکا از اواخر قرن نوزدهم تا پایان جنگ دوم جهانی، هدف تحصیل عمدتاً "نظارت اجتماعی" اعلام شده بود. هدف این نظارت اجتماعی اصلاح اجتماعی بود که در نهایت قصد داشت به ارتقای آزادی‌های فردی، رفاه عمومی، روشنگری و مدنیت دست یابد؛ سازوکارهای اصلی این اصلاح اجتماعی، "سازوکارهای پیشرفت فردی" بود. آمریکایی‌ها می‌پنداشتند که دگرگونی در افراد به دگرگونی در جامعه می‌انجامد، از این رو آموزش علاوه بر آن که تأثیرات سودمندی بر ارزش‌ها و دانش خود فرد دارد، ابزار اصلی پیشرفت اجتماعی نیز هست. هدف این بود که معلوم شود چگونه می‌توان مدارس را به ابزارهای کارآمدتری برای اصلاح و پیشرفت فرد تبدیل کرد. به نظر آنان مدرسه مرکز زندگی روزمره دانش‌آموز است، چون بر زندگی او حاکم است. سازمان اجتماعی مدرسه ابزاری بس نیرومند در آماده‌سازی جوانان برای فهم بهتر جامعه و تبدیل آنان به اعضای ثمربخش برای جامعه است. بر اساس این استدلال، یکی از وظایف کلیدی مدرسان این بود که جامعه کوچک مدرسه را چنان سازمان دهند که فرصت‌هایی برای جوانان ایجاد شود تا بتوانند به اعضای کارای جامعه بزرگسال تبدیل شوند. به این ترتیب توانایی شیوه‌های عمل اجتماعی مستقل و سنجیده در جوانان تقویت شد.

در مقابل، با نظریات بوردیو سروکار داریم که معتقد است وظیفه سیستم آموزشی "بازتولید فرهنگی"

انتظارات جامعه را برآورده سازند. باید یادآور شویم که در این جا آموزش علوم و فنون و مهارت‌ها به طور اخص، مورد نظر نیست، بلکه در عین حال پرورش اجتماعی و نقش‌هایی مطرح است که مدرسه در شکل‌دهی آن به صورت سازمان یافته عمل می‌کند و تا حدی موجب رفتارهای قالبی است. شاید این از ویژگی‌های عصر جدید است که مدرسه می‌خواهد به صورت فراگیر اجتماعی ساختن اعضا را برای مشارکت موثر در زندگی اجتماعی در اختیار بگیرد؛ به عبارت دیگر، هدف مدرسه تنها انتقال معلومات نظری و دانش و اطلاعات نیست، بلکه مدرسه باید فرد را برای مشارکت در زندگی اجتماعی امروز و آینده آماده سازد. در این جا به نظریه دورکیم، جامعه‌شناس معروف فرانسوی، نزدیک می‌شویم که می‌گوید: آموزش و پرورش وسیله‌ای است که می‌خواهد در جهت مفید میان فرد و جامعه آشتی برقرار کند و جامعه بشری را در طول نسل‌ها ابدی سازد.

اسکات، جامعه‌پذیری را فرایندی از آموزش برای تبدیل کردن فرد به موضوعی اجتماعی و عضوی در جامعه توصیف کرده است؛ فرایند مستمری که طی آن هویت اجتماعی و نقش‌های مکتب او ساخته و پرداخته می‌شوند و فرد شیوه زندگی در جامعه خود را فرا می‌گیرد، شخصیت اجتماعی کسب می‌کند و آماده می‌شود که عنوان عضو یک جامعه را پیدا کند.

به این ترتیب مدرسه می‌باید ضمن انتقال معلومات و فنون و مهارت‌ها، نه فقط ظرفیت‌ها و استعدادهای فرد را رشد دهد، بلکه از طریق الگوسازی و القای نظر و تشویق و تنبیه اخلاقیات جامعه و رفتار مطلوب و پذیرش روش‌های جامعه

است. این موضوع متضمن انتقال فرهنگ جامعه به عنوان یک کل، آن طور که دورکیم مطرح می‌کند نخواهد بود، بلکه منظور از آن انتقال فرهنگ و بازتولید فرهنگ طبقه مسلط است. گروه‌های مسلط قدرت دارند که نمادهای خود را به دیگران تحمیل کنند و آن‌ها را مشروع جلوه دهند. آنان می‌توانند فرهنگ را از دیدگاه خود تعریف نمایند آن را با ارزش تر تلقی کنند و وانمود سازند که دیگران در جستجوی آن هستند و می‌خواهند آن را به عنوان بنیان دانش در نظام آموزش و پرورش جای دهند. بورديو، با فرهنگ مسلط به عنوان

هر دوره و زمانی، چه قدیم و چه جدید، همراه با پرورش اخلاقی، اندیشه‌موزی، روابط سالم اجتماعی، پرورش خلاقیت‌ها، معرفت انسان‌دوستی و ارج نهان به ارزش‌های متعالی بوده است که باید اصلاح روش‌ها و رفتارها را نیز بر آن افزود؛ بدیهی است که پرورش فرد و ساختن شخصیت او از روابط اجتماعی سالم و ارتقای سطح فرهنگی کشور و جامعه بشری جدا نیست. آموزش صحیح و متناسب دروس مختلفه بخصوص آموزش زبان و علوم انسانی، در صورتی که درست آموخته شود و از میراث فرهنگی جامعه خودی و جهانی بهره‌گیری مثبت کند می‌تواند

لازم برنامه‌ریزی شده در فرایند اجتماعی شدن همگانی حل و فصل شود. این ویژگی، موضوع کشمکش خاص‌گرایی (محل فکر کردن) و عام‌گرایی (جهانی فکر کردن) و تعارضات مختلف است و فرایند اجتماعی شدن عام و همگانی را در معرض خطر قرار می‌دهد. همچنین وجود مذاهب و باورها و اعتقادات متفاوت می‌تواند هماهنگی فرایند اجتماعی شدن را دچار اختلال کند. ۲. تضاد میان خانه و مدرسه: چنان که گفته شد اجتماعی شدن فرایندی مستمر و متکامل است. این فرایند بین خرده‌فرهنگ خانواده و عام‌گرایی



سرمایه فرهنگی برخورد می‌کند زیرا نظام آموزشی فرهنگ مسلط می‌تواند به ثروت و قدرت تعبیر شود. سرمایه فرهنگی حتی در میان ساختارهای طبقاتی به شکل مساوی توزیع نشده و با ایجاد تبعیض طبقاتی، تا اندازه زیادی در موفقیت آموزش تأثیرگذار است. این نظریه بورديو مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. منتقدان پذیرش چنین تعریفی از فرهنگ را خودسرانه دانسته‌اند و گفته‌اند هیچ راه واقعی‌ای برای نشان دادن برتری فرهنگ مسلط بر دیگر خرده‌فرهنگ‌ها وجود ندارد. با توجه به وجود نظریه‌های مختلف و اهداف گاه متناقض که پیرامون اجتماعی شدن مطرح شده، شاید نتوان به تعریف واحدی از آن دست یافت. اما شاید بتوان به برخی شاخص‌ها که در یک وضعیت مطلوبه ویژگی‌های نظری و رفتاری دانش‌آموزانی را که از مدارس فارغ‌التحصیل می‌شوند تعریف می‌کند، به مفهوم متعادلی از آن رسید. قدر مسلم، تأسیس مدرسه و فرایند استمرار و تمعیم تحصیلات مدرسه‌ای به اکثریت قریب به اتفاق اعضای جامعه با موقعیت‌ها، فرصت‌ها و امکاناتی که پیرامون آن به وجود آمده و دستاوردهای مهمی که در پی داشته یکی از مهم‌ترین رهاورد‌های عصر حاضر به شمار می‌رود و نمی‌توان اثرات فردی و اجتماعی آن را انکار کرد یا دست‌کم گرفت. پس باید روش‌هایی اتخاذ شود که از این نهاد عام بشری حداکثر بهره مثبت گرفته شود: اجرای یک برنامه درسی فکر شده، نظام‌مند، مفید و موثر و فراگیری مستمر و هر چه عمیق‌تر علوم و فنون، نقش موثری در رشد فکری و مهارتی و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور ما و سایر نقاط جهان داشته است. اما مفهوم اجتماعی شدن تنها در آموزش علوم و فنون خلاصه نمی‌شود؛ آموزش در

نقش تعیین‌کننده‌ای در پرورش انسان‌های برارنده، فرهیخته و با فرهنگ ایفا کند. حفظ و صیانت فرهنگ ملی و ارزش‌های اسلامی جهانشمول این فرهنگ می‌تواند در عین تقویت غرور ملی و هویت‌یابی، بشردوستی و حس احترام به دیگران را برانگیزد، تفاهم ملی و بین‌المللی را به وجود آورد و به یکی از اصول (پرنسیپ‌های) حاکم بر دانش‌آموز تبدیل شود. مطالعه و شناخت تاریخ و جغرافیا، مقوم درک صحیح از هویت ملی است. آموزش جامعه‌شناسی می‌تواند مقولاتی چون حقوق و وظایف شهروندی، احساس تعلق و احترام به ارزش‌ها و باورهای اقوام و ملل، حس عنایت‌خواهی، آزادمنشی، تعهد اجتماعی، وفاداری و احساس تعلق خاطر را در فرد به وجود آورد. بحث آسیب‌ها و موانع نظری و اجرایی در مقابل فرایند اجتماعی شدن مطلوب و ایده‌آل، وسیع و بیرون از حوصله این مقاله است، اما به چند مورد آن اشاره می‌شود: ۱. امروزه حدود یک سوم جمعیت هفتاد میلیونی ما، به نحوی دانش‌آموز و دانشجو هستند. این جمعیت در سراسر ایران پراکنده‌اند و از گروه‌ها و اقوام دارای لهجه‌ها و زبان‌های گوناگون تشکیل شده که مایه خوشحالی و استقلال است، اما رشد کمی دانش‌آموزان به دلیل افزایش فشار جمعیت موجب شده است که نسبت معلم به تعداد دانش‌آموز، تناسب خود را از دست بدهد و به عبارت دیگر، کمیت بر کیفیت غلبه کند و برای پرورش اجتماعی و اخلاقی و نظارت انفرادی از نزدیک و رسیدگی به مسائل و کمبودهای دانش‌آموزان، فرصتی باقی نماند و پرورش دچار مشکل شود. وجود خرده‌فرهنگ‌ها و تکرر اقوام و زبان‌ها، مساله دقیق و ظریفی است که باید پس از مطالعات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی ویژه و هماهنگی‌های

آموزش همگانی، ناهماهنگی‌ها و تضادهایی را موجب می‌شود که به تضادهای پایان‌ناپذیر درونی و شخصیتی دانش‌آموز منجر می‌شود. این گونه تضادها همچنین می‌تواند بین محیط بیرون و درون مدرسه و بین وسایل ارتباط جمعی و مدرسه ایجاد ناهماهنگی کند. ۳. سلطه فرهنگ تحکم‌آمیز و مستبدانه که فرهنگ آزادمنشانه و همراه با گفت‌وگو، تساهل و تسامح را دچار اختلال می‌کنند، نمی‌تواند اجتماع‌پذیری مطلوبی به بار آورد. ۴. رفتارها و برخوردهای چندگانه و تبعیض‌آمیز برآمده از شرایط اجتماعی والدین و خانواده، این تأثیر متضاد را افزون می‌کند. ۵. تضاد میان نهادهای فرامدرسه‌ای با فرم‌ها و معیارهایی که مدارس جدید به آن متکی است، از دیگر تضادهای شناخته شده این عرصه است. ۶. علی‌الاصول محیط آموزشی باید آزادفکری و خلاقیت و نوآوری را تشویق و تقویت کند. چنین مشی و رویه‌ای با اعمال خشونت، قشریگری و تعصبات نابجا در تناقض است. این مساله بخصوص در پرورش اخلاقی و اجتماعی و برخورد با باورها و ارزش‌ها و هنجارها در محیط‌های آموزشی خود را نشان می‌دهد. به هر حال حضور نهادهای فرامدرسه‌ای با نهاد مدرسه که مقتضیات پرورشی خاص خود را دارد، می‌تواند موجب ایجاد کشمکش و تضادهای گوناگون شوند و رشد شخصیت دانش‌آموز و فرایند اجتماع‌پذیری را دچار اختلال سازند. در مجموع به نظر می‌رسد که مدرسه نیاز به یک بازاندیشی و بازسازی نظری و معیارها و ضوابط جدیدی دارد تا بتواند برابری کشمکش‌ها و تضادها روی پای خود بایستد و راه مستقیم را از میان پیچ و خم‌های فرهنگی امروز ایران انتخاب کند.